

روایتی از روزگار ایرانیان مهاجر در شوروی

رسول ذهبیون

مهاجرت» از جمله‌ی این خاطرات معدود و شاید مهم‌ترین آن باشد. در این کتاب، ناصر زربخت - آرمان‌خواهی که نظم حاکم بر جهان را ناعادلانه می‌دانست و به جهانی دیگر گونه و انسانی می‌اندیشید - به توضیح و تشریح جامعه‌شناسانه‌ی زندگی ایرانیان مهاجر در شوروی می‌پردازد؛ از این‌رو، وی بر خلاف شیوه‌ی معمول و مرسوم خاطره‌نویسی، کم‌تر به خودش می‌پردازد و می‌کوشد زندگی و فعالیت‌های مهاجران فرقه‌ای و توده‌ای را تشریح کند. در ضمن اشاره و آگاهی‌هایی از نخستین گروه مهاجران ایرانی به شوروی را نیز به دست می‌دهد. بر این اساس خاطرات ناصر زربخت را می‌توان در دو محور عمده‌ی آگاهی‌هایی از نخستین گروه مهاجران ایرانی به شوروی، زندگی و فعالیت‌های مهاجران فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و روزگار توده‌ای‌های مهاجر مورد توجه و بررسی قرار داد.

۱. آگاهی‌هایی از نخستین گروه مهاجران ایرانی به شوروی

از سرنوشت این گروه از مهاجران ایرانی اطلاع چندانی نیست، آن‌چه می‌دانیم این است که اکثریت قریب به اتفاق آنان در گردباد سهمگین سال‌های تصفیه‌ی استالینی گرفتار شدند و به اتهام‌های واهی مانند جاسوسی برای دولت ایران و امپریالیسم انگلستان، ضدیت با اتحاد شوروی، دشمنی با خلق و ... به اعدام یا حبس‌های طویل‌المدت در اردوگاه‌های کار اجباری محکوم شدند، ناصر زربخت که در خردادماه ۱۳۳۰ به شوروی رفت و به خاطر عبور غیرقانونی از مرز بازداشت و به سه سال زندان محکوم شد، بالطبع نمی‌توانست شاهد و ناظر آن‌چه بر ایرانیان مهاجر در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ رفته است باشد. از این‌رو محمدحسین خسروپناه در مقدمه‌ای با عنوان «فاجعه‌ی آن نسل» می‌کوشد تا به اختصار خواننده‌ی «گذار از برزخ» را با شرایطی که اولین گروه مهاجر ایرانی با آن روبه‌رو شدند، آشنا کند (صص ۹ تا ۱۴). در



- گذار از برزخ: خاطرات یک توده‌ای در مهاجرت، ناصر زربخت، تهران، انتشارات آتیه، چاپ نخست، ۱۳۸۰، ۳۱۲ صفحه.

در تاریخ معاصر ایران. مهاجرت جز- جدایی‌ناپذیر فعالیت سیاسی بوده است؛ چنان‌که از کودتای محمدعلی شاه (تیر ماه ۱۲۸۷) تا به امروز، یعنی در کم‌تر از یک‌صد سال، جامعه‌ی ایران پنج دوره مهاجرت سیاسی گسترده را تجربه کرده است. اگر در سال‌های پیش از کودتای ۱۲۹۹ فعالان سیاسی که ناگزیر از مهاجرت می‌شدند در پهنه‌ای وسیع از قفقاز تا برلین و پاریس اقامت می‌کردند، در دوران سلطنت پهلوی اقامتگاه اصلی مهاجران ایرانی، اتحاد شوروی بود. مهاجرت ایرانیان به اتحاد شوروی با افول نهضت جنگل آغاز شد و با تعقیب رهبران و اعضای حزب کمونیست ایران در دوره‌ی سلطنت رضاشاه تداوم یافت. فروپاشی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان (آذرماه ۱۳۲۵) و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دو مرحله‌ی دیگر از مهاجرت ایرانیان به اتحاد شوروی بود که طی آن چند هزار نفر از ایرانیان ناگزیر از مهاجرت و اقامت در اتحاد شوروی شدند. در طی این سه دوره مهاجرت به اتحاد شوروی، هیچ‌گاه اطلاع و آگاهی از سرنوشت آنان انتشار نیافت. این بی‌خبری تا سال‌های اخیر که تنی چند از مهاجران ایرانی به سخن درآمدند و کم و بیش از روزگار خود و دیگران نوشتند، ادامه داشت. «گذار از برزخ: خاطرات یک توده‌ای در

خاطرات ناصر زربخت اشاره‌هایی به برخی از ایرانیانی که در دوران استالین به شوروی مهاجرت کردند مانند احسان‌الله خان، بیژنی، سیروس بهرام (آخوندزاده) و قاسم دیلمی می‌شود. مثلاً درباره‌ی احسان‌الله خان از رهبران نهضت جنگل می‌نویسد: «در زندان که بودم پیرمردی برایم تعریف کرد که در همان سال‌ها که بگمیر و بسند خارجی‌ها شروع شد با احسان‌الله خان در زندان در یک سلول بودیم. او را هر شبانه‌روز به بازپرسی می‌بردند و هر بار با بدن کوفته به سلولش باز می‌گردانیدند. پس از دو ماه که به همین وضع گذشت در یکی از شب‌ها که از بازپرسی برگشت گفت دیگر راحت شدم. از او پرسیدم چه کردی؟ گفت هر چه می‌خواستند گفتم و خودم را راحت کردم. پایش را دراز کرده به راحتی خوابید. فردایش آمده او را بردند و دیگر از او خبری نشد» (ص ۴۰). این روایت به دوران تصفیه‌ی گسترده‌ی رهبران و اعضای حزب کمونیست ایران مربوط می‌شود که در طی آن همه آن‌ها نابود شدند. زربخت درباره‌ی آن‌ها می‌نویسد: «به یاد دارم که در حدود سال ۱۹۵۶ سفری به مسکو کردم. روزی که به دیدن روستا رفته، کاری داشتم کاغذی به من نشان داد که نام حدود ۱۲۰ نفر در آن نگاشته شده بود. او گفت این صورت را ارکان‌های حزبی شوروی به من داده‌اند و چون من از اعضای قدیمی حزب هستم و اغلب آن‌ها را در جوانی می‌شناختم این‌را به من داده‌اند تا درباره‌ی آن‌هایی که می‌شناسم اگر درباره‌ی خودشان یا خانواده‌شان معلوماتی دارم برایشان بنویسم تا شاید بتوانند کمکی کنند. پرسیدم آن‌ها حالا در چه حالی هستند؟ گفت البته همه‌شان مرده‌اند...» (صص ۴۱ - ۴۰). این فقط اسامی رهبران و اعضای حزب کمونیست ایران بوده است که به شوروی پناهنده شده بودند تا از زندان‌های رضاشاه در امان بمانند. خسروپناه به‌درستی در این باره نوشته است: «شاید این بازی تاریخ باشد که کمونیست‌های ایرانی در اتحاد شوروی قتل عام شدند ولی عده‌ای از اعضاء و رهبران حزب کمونیست ایران مانند سیدجعفر پیشه‌وری، آواتسیان، یوسف افتخاری و ... از زندان‌ها و تبعیدگاه‌های رضاشاهی جان به در بردند و پس از ورود ارتش‌های متفقین در شهریورماه ۱۳۲۰ آزاد شده و به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی پرداختند» (ص ۱۴). تأثیر عفو عمومی و آزادی زندانیان سیاسی در جامعه‌ی شوروی از دیگر مطالب حائز اهمیت این دوره است که ناصر زربخت به آن می‌پردازد: «یکی از حوادث مهمی که در آن زمان پس از استالین رخ داد، عفو عمومی زندانیان سیاسی



بود. در آن زمان در هر کوی و برزن چهره‌های نویی دیده می‌شد. در بسیاری از خانه‌ها که پیش‌تر سوت و کور به‌نظر می‌رسید آهنگ رقص و پایکوبی شنیده می‌شد... پیش‌تر، قوانین خشنی در آن جامعه جاری بود بدین‌ترتیب که وقتی شخصی به نام «سیاسی» محکوم می‌شد افراد خانواده‌اش هم از این موهبت بی‌بهره نمی‌ماندند: فرزندان‌شان دیگر حق ورود به دانشگاه و یا کار با مسئولیت را نداشتند. حتی این وضع شامل برادران‌شان نیز می‌شد. برای همین هم وقتی آن‌ها از زندان آزاد و اعاده‌ی حیثیت شدند همه‌ی وابستگان‌شان نفس راحتی کشیدند... عفو عمومی برای ما هم که ایرانی بودیم بی‌بهره نبود. ما هم در شهرمان با چهره‌های تازه‌ای آشنا شدیم که ایرانی بودند و اکثرشان پیر و شکسته شده بودند. سرمای شدید و کار سنگین در سیبری در ریه‌های‌شان اثر گذاشته بود و اغلب به تنگی نفس دچار شده بودند. آن‌ها در پی خانواده‌های‌شان بودند. برخی خانواده‌های‌شان را یافته و برخی زن‌های‌شان به شوهر رفته و در نتیجه سرگردان بودند. تعداد آزادشدگان زیاد نبود...» (ص ۳۹).

۲. زندگی و فعالیت‌های مهاجران فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و روزگار توده‌ای‌های مهاجر

ناصر زربخت در مورد پراکندگی مهاجران ایرانی در اتحاد شوروی می‌نویسد که آنان عمدتاً در سه شهر باکو، مسکو و دوشنبه متمرکز بودند. «اول باکو بود که از همه بیش‌تر ایرانی داشت که زیر نظر فرقه [دموکرات آذربایجان] بودند. در آن‌جا تشکیلات فرقه بودجه‌ی ویژه‌ای داشت که پول نسبتاً زیادی بود که آن‌را جمهوری آذربایجان در اختیار می‌گذاشت، و از آن هم بهتر تشکیلات‌شان بود که آن‌ها را ضبط و ربط می‌کرد و به دردشان می‌رسید.» (ص ۸۷). البته این شرایط تا زمانی تداوم داشت که اعضای فرقه به رهبری فرقه وفادار بودند و اعتراضی به اوضاع حاکم نداشتند؛ والا همان‌طور که زربخت توضیح می‌دهد هرگاه مغضوب می‌شدند از هست و نیست ساقط می‌گردیدند و مثلاً به سرنوشت اعضای فرقه که به قزاقستان تبعید شدند، گرفتار می‌آمدند. این تبعیدی‌ها که در حدود دویست یا سیصد نفر بودند «در زمان باقراف به نحوی از انحاء مغضوب شده بودند. می‌گفتند برخی از سردمداران فرقه هم پاپوش دوزی کرده آن‌ها را به دیار دور دست فرستاده بودند. اکثراً در کلخوزها بخش شده کار می‌کردند و همان‌جا هم تشکیل خانواده داده بودند. وضع آن‌ها خیلی فلاکت بار بود... پس از

و «ایرانیان در آن شرایط سخت تحصیل کردند و یا به کار پرداختند، از درون‌شان پزشکان سرشناس، مهندسان مبتکر و متخصصان خوب بیرون آمدند که کاملاً مشخص بودند. از حوزه‌ی تجارت، افتخار بهترین تجار را هم داشتیم که در حوزه‌ی فعالیت خود ابتکارات چشم‌گیری داشته درآمد را دو چندان کرده بودند. آرسن لوپن‌هایی هم داشتیم که ارگان‌های شهربانی را مسبوت کرده بودند.»

ناصر زربخت درباره‌ی فعالیت‌های حزبی ایرانیان مهاجر به سه مسأله می‌پردازد:

۱. اختلافات و روابط بین فرقه‌ی دموکرات و حزب توده؛

۲. گروه‌بندی درون کمیته‌ی مرکزی حزب توده؛

۳. فعالیت حزب توده در اتحاد شوروی.

در مورد روابط فرقه‌ی دموکرات و حزب توده، توضیح می‌دهد که فرقه‌ای‌ها از سال ۱۳۲۵ که به شوروی مهاجرت کردند دارای تشکیلات و سازمان حزبی کارآمدی بودند که علاوه بر باکو در دوشنبه نیز فعالیت می‌کرد، در حالی که توده‌ای‌ها مدت‌ها پس از مهاجرت از امکانات لازم برخوردار نبودند و مسئولان شوروی نسبت به فعالیت‌های حزبی آنان با شک و تردید برخورد می‌کردند و حتی اجازه‌ی تشکیل حوزه‌های حزبی را به آنان نمی‌دادند. علاوه بر این فرقه دموکرات آذربایجان نیز با حزب توده مخالفت می‌کرد. به نوشته‌ی زربخت اعضای فرقه دموکرات در شهر دوشنبه «در اصل با حزب و هر گونه اصلاحی در آن مخالفت می‌کردند. هر جا که گفت‌وگو درباره کوبیدن و بی‌آبرو کردن حزب به عمل می‌آمد فعالانه شرکت داشتند و هر جا که گفت‌وگو درباره اصلاحاتی در حزب پیش می‌آمد شدیداً مخالفت می‌کردند.» (ص ۶۲). زربخت در توضیح علت این رفتار فرقه‌ی‌ها می‌نویسد: «این مسأله از همان تبلیغات زیان‌آوری نشأت می‌گرفت که در باکو به شدت جریان داشت و از طرف حزب کمونیست آذربایجان شوروی هم تقویت می‌شد.» (ص ۶۲). علت این حمایت هم آن بود که «حزب کمونیست آذربایجان شوروی سیاستش بر محور یکی شدن دو آذربایجان، که به قول آن‌ها آذربایجان شمالی و جنوبی، می‌گشت که برای اجرای چنین سیاستی در آینده، فرقه دموکرات با آن رهبرانی که داشت بهترین وسیله به شمار می‌رفت.» (ص ۷۴). رهبران حزب توده برای حل اختلاف حزب و فرقه در ابتدا تلاش کردند مشکل را از طریق بانیان فرقه دموکرات یعنی شوروی‌ها حل کنند اما آنان «می‌گفتند که این کار داخلی خودتان است بهتر است خودتان آن را حل کنید. این‌گونه

کنگره‌ی بیستم، اولین نماینده‌ای که از طرف حزب توده برای ملاقات آن‌ها می‌رود، آن‌ها از او درخواست می‌کنند که به سردمداران امور این‌جا بسپارید که به ما فاشیست نگویند. از همین حرف شرایط آن‌ها معلوم می‌شود.» (ص ۹۲).

پس از باکو «مهاجران [مقیم] مسکو بودند که عده‌ای‌شان از نورچشمی‌ها بودند و اغلب‌شان هم افسرانی بودند که از فرقه گریخته در مسکو مقیم شده بودند. آن‌ها اکثر باسواد و معلومات بودند. به کمک حزب [توده] توانستند درس بخوانند و اغلب تا درجه‌ی دکترا پیش روند و از نعمات مادی کافی برخوردارند شوند...» (ص ۹۱). اما در شهر دوشنبه ایرانیان مهاجر وضع مناسبی نداشتند «نخست آن‌که نیمشان سواد کافی نداشتند و از نورچشمی‌ها هم نبودند و اکثراً از زندان‌ها آمده بودند.» (ص ۹۱). ناصر زربخت از آن‌جایی که دوران ۲۸ ساله‌ی مهاجرتش را در این شهر گذرانده بود، بیش از همه به ایرانیان مقیم این شهر می‌پردازد. زربخت در مورد فعالیت‌های اقتصادی ایرانیان مقیم دوشنبه توضیح می‌دهد: «ایرانیان آن‌جا از جهت شغلی به سه گروه تقسیم می‌شدند: یکم، گروهی که پایه‌ی تحصیلی کم و زیادی داشتند در فرصت‌های معین یکی پس از دیگری تحصیل را اختیار کردند. دوم، گروهی که سواد کم‌تری داشتند و یا اصلاً بی‌سواد بودند و در کارخانه‌ها مشغول شدند و به تدریج پس از چند سال در حرفه‌ی خود متخصص شدند. سوم، رشته‌ی تجارت بود که درآمد وافر داشت... و آن عبارت بود از کار در مغازه‌های خوراکی، پوشاکی، رستوران‌ها و به ویژه پیاله‌فروشی‌ها. این‌ها شغل‌هایی بودند که درآمد خوبی داشتند. گرچه مغازه‌ها، دولتی و نرخ‌ها هم معلوم بود ولی آن‌ها با کم‌فروشی و گرانفروشی یا فروش اجناس کمیاب در بازار سیاه درآمد خوبی کسب می‌کردند.» (صص ۴۳ - ۴۴). به نوشته‌ی زربخت، ایرانیان مهاجر به تدریج در جامعه‌ی شوروی به موقعیت در خور توجهی دست یافتند

پاسخ باعث شگفتی می‌شد، زیرا به عیان می‌دیدیم که همه‌ی مسایل حتا مسایل کوچک هم بدون مصلحت و پادرمیانی آن‌ها قابل حل نیست.» (ص ۷۷). به نتیجه نرسیدن این راه، موجب شد تا رهبران حزب توده از طریق وحدت و ادغام فرقه در حزب توده مسأله را حل کنند، که این به واقع خواسته‌ی فرقه و حامیانش بود. پلنوم حزب توده موظف شد تا به این امر وجاهت قانونی بخشد. زربخت که از شرکت کنندگان در این پلنوم بوده است، گزارش جامعی از دیدگاه‌های مطرح در پلنوم را ارایه می‌دهد که بسیار حایز اهمیت است (ر. ک به صص ۷۷ تا ۸۹). در نتیجه‌ی تصمیمات پلنوم هفتم، فرقه دموکرات بدون آن‌که کم‌ترین آسیبی ببیند به حزب توده تحمیل شد و آینده نیز نشان داد که رهبران فرقه دموکرات اهمیتی به دستورات حزب توده ندادند و به ستون پنجم در حزب توده مبدل شدند. در مورد اختلافات و گروه‌بندی‌های درون کمیته‌ی مرکزی حزب توده، ناصر زربخت از دو گروه عمده‌ای که رویاروی یک‌دیگر بودند یاد می‌کند. یک گروه شامل رادمنش، اسکندری، روستا، جودت، بابازاده، بقراطی و ... گروه دیگر شامل کامبخش، کیانوری، قاسمی، فروتن و امیر خیزی و می‌نویسد دیگر اعضای کمیته مرکزی که بی‌طرف بودند در تحلیل نهایی در صف گروه دوم جای داشتند. این صف‌آرایی در رهبری طبیعتاً به بدنه تشکیلات نیز سرایت می‌کرد و به تدریج پیکره‌ی حزب را به دو دسته متمایز تقسیم می‌نمود «شرایط طوری بود که هیچ‌کس نمی‌توانست بگوید من بی‌طرفم و سمت‌گیری معینی ندارم» (ص ۴۸). در مورد ریشه و بنیان این گروه‌بندی به سخنان ایرج اسکندری در جلسه عمومی توده‌ای‌های شهر دوشنبه اشاره می‌کند که اسکندری «از جابرخواست و بر روی صندلیش زده گفت دعوا بر سر این است یعنی مقام» (ص ۵۵). گر چه این نیز می‌تواند از جمله دلایل اختلاف و گروه‌بندی در رهبری حزب توده بوده باشد اما ساده‌اندیشی است که ریشه و بنیان اختلاف را در این بدانیم و مضامین سیاسی و تئوریک آن‌را در نظر نگیریم.

زربخت در مورد نگرش اعضای حزب توده در سال‌های اولیه مهاجرت نسبت به رهبران به نکته در خور توجه و تأملی اشاره می‌کند که می‌بایست در ارزیابی عملکرد حزب توده مورد توجه قرار گیرد وی توضیح می‌دهد در حزب توده از ابتدا فرهنگ بت‌تراشی و قطب‌گرایی وجود داشت و رهبران به مثابه بت‌ها بودند، در حالی که در مهاجرت و به‌ویژه در پی رویارویی رهبران و گسترش اختلافات آن‌ها هاله مقدسی که چهره رهبران کمیته مرکزی را در خود پنهان

● به‌نوشته‌ی زربخت در میان مهاجران ایرانی، آنانی که به کارهای تجارتمشغول بودند، از اعتبار پناهندگی‌شان به نفع کارهای خلاف قانون استفاده می‌کردند

داشته بود به کنار رفت» (ص ۵۶). زربخت همچنین به عملکرد جناح‌های مختلف حزبی و تلاش‌های آنان در موافقت یا مخالفت با برپایی پلنوم چهارم و بررسی خطاها و اشتباهات حزب توده در فاصله سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ می‌پردازد و از اقدامات گروه رادمنش، اسکندری، روستا و ... در جلوگیری از برپایی پلنوم یاد می‌کند (ر. ک. به صص ۴۸ - ۴۵ و ۵۶ - ۵۲).

در مورد فعالیت‌های حزب توده در شوروی ناصر زربخت عمدتاً به مسایل محدودی می‌پردازد که بیش‌تر دغدغه‌های فکری او را نشان می‌دهد و در ضمن ناگفته‌هایی را نیز بیان می‌نماید. چنان‌که آمد وی می‌نویسد که مسئولان شوروی تمایلی به تشکیل حوزه‌ها و کلوب‌های حزب توده نداشتند و تنها با برپایی جلسات عمومی برای استماع سخنان رهبران موافقت می‌کردند. در توضیح این امر زربخت تأکید می‌کند «شوروی‌ها مخالف جمع آمدن ایرانیان نبودند، کسی به ما نگفت که چرا به میهمانی و یا ضیافت و غیره جمع می‌شوید، هر چه در این مجالس هم اکثر بحث‌ها سیاسی می‌شد، ولی با جمع آمده‌های منظم به نام جلسات حزبی روش منفی داشتند ... می‌گفتند در این جا چه لزومی به چنین جلساتی هست. هر کس در هر مؤسسه‌ای که کار می‌کند افراد آن در اتحادیه کارگران آن مؤسسه عضویت دارند. اتحادیه‌های کارگری هم در مؤسسه‌ی حزب مرتب جلسات دارند و ما که در شوروی زندگی می‌کنیم بهتر است که در آن جلسات شرکت کنیم و احتیاج به این‌گونه جلسات مستقل نیست» (صص ۷۵ - ۷۶).

به نوشته زربخت در میان مهاجران ایرانی، آنانی که به کارهای تجارتمشغول بودند، از اعتبار پناهندگی‌شان به نفع کارهای خلاف قانون استفاده می‌کردند و اغلب از حمایت مسئولان شوروی هم برخوردار بودند، با ایجاد و تشکیل جلسات حزبی مستقل مخالفت می‌کردند (ر. ک. به ص ۷۶). در ضمن مخالفت‌ها و

کارشکنی‌های فرقه‌ای را نیز نبایستی فراموش کرد (ص ۷۶). اما این شرایط بر اثر تلاش توده‌ای‌های فعال از جمله ناصر زربخت پایدار نماند و در نهایت جلسه حوزه‌های حزبی در شهر دوشنبه تشکیل می‌شود و مهاجران ایرانی بر حسب نوع فعالیت و مشاغل‌شان در آن سازمان می‌یابند که این سرآغاز بحران‌هایی است و بحران‌سازان آنانی بودند که به کارهای تجارتمشغول داشتند و لبه تیز حملات‌شان به جانب اکبر شاندرمنی عضو کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات حزب توده در شهر دوشنبه بود. علت این بحران آن بود که شاندرمنی به چند اقدام مهم دست زده بود یکی آن‌که هر کسی کاری با مقامات شهر یا درخواستی دارد بایستی به مسئول حزبی خود بنویسد و در جلسه‌ی مسئولان آن درخواست تصویب شود و آن‌گاه آن‌را با مقامات شهر دوشنبه مطرح و در جهت اجرای آن پی‌گیری شود که این امر موجب جلوگیری از حق‌کشی و تبعیض در میان مهاجران ایرانی می‌شد (ص ۹۴). این شیوه مورد پسند تجار و نورچشمی‌ها نبود و آنان را به تحریک واداشت و از آن مهم‌تر مخالفت شاندرمنی با کارهای تجارتمشغول توسط ایرانیان بود. وی از مسئولان شهر دوشنبه خواسته بود تا ایرانیان را به کارهای تجاری نگمارند بلکه هر فردی بسته به تخصص خودش به کار سالم و ابرومند مشغول شود (ص ۹۴). این اقدامات به همراه مخالفت فرقه‌ی‌ها و دیلمی با شاندرمنی موجب ایجاد بحران در تشکیلات توده‌ای‌های شهر دوشنبه می‌شود که با نامه پراکنی‌ها و ... همراه شد و عزل شاندرمنی را می‌خواهند در ضمن مخالفت فرقه‌ای‌ها با شاندرمنی و خرده‌گیری‌های شاندرمنی نسبت به مسئولان شوروی و اعتراض به تبعیض‌هایی که آنان نسبت به مهاجران ایرانی قائل می‌شدند موجب تضعیف موقعیت وی گردید «تا این‌که از طرف میزبان به شاندرمنی ابلاغ شد که فعلاً حوزه‌ها را متوقف و از مسئولیت مبرا باشد» (ص ۹۶) و تلاش‌ها و رفت‌وآمدهای شاندرمنی به مسکو نتیجه‌ای نمی‌دهد و برکنار می‌شود. علاوه بر این‌ها ناصر زربخت به مسایلی مانند عزل رادمنش، اعزام برخی اعضای حزب به چین و اختلاف چین و شوروی و تأثیر آن بر حزب توده و ... می‌پردازد و مسایل در خور توجهی را بیان می‌کند. ضمامت متعدد کتاب «گذار از برزخ» مانند نامه‌های ناصر زربخت به باقر مؤمنی، اسناد پلنوم چهارم حزب توده، اسناد پلنوم هفتم، مقاله‌ی «مردی تنها» نوشته‌ی باقر مؤمنی و ... به آگاهی هر چه بیش‌تر از مباحث مطرح شده در خاطرات ناصر زربخت کمک می‌کند.